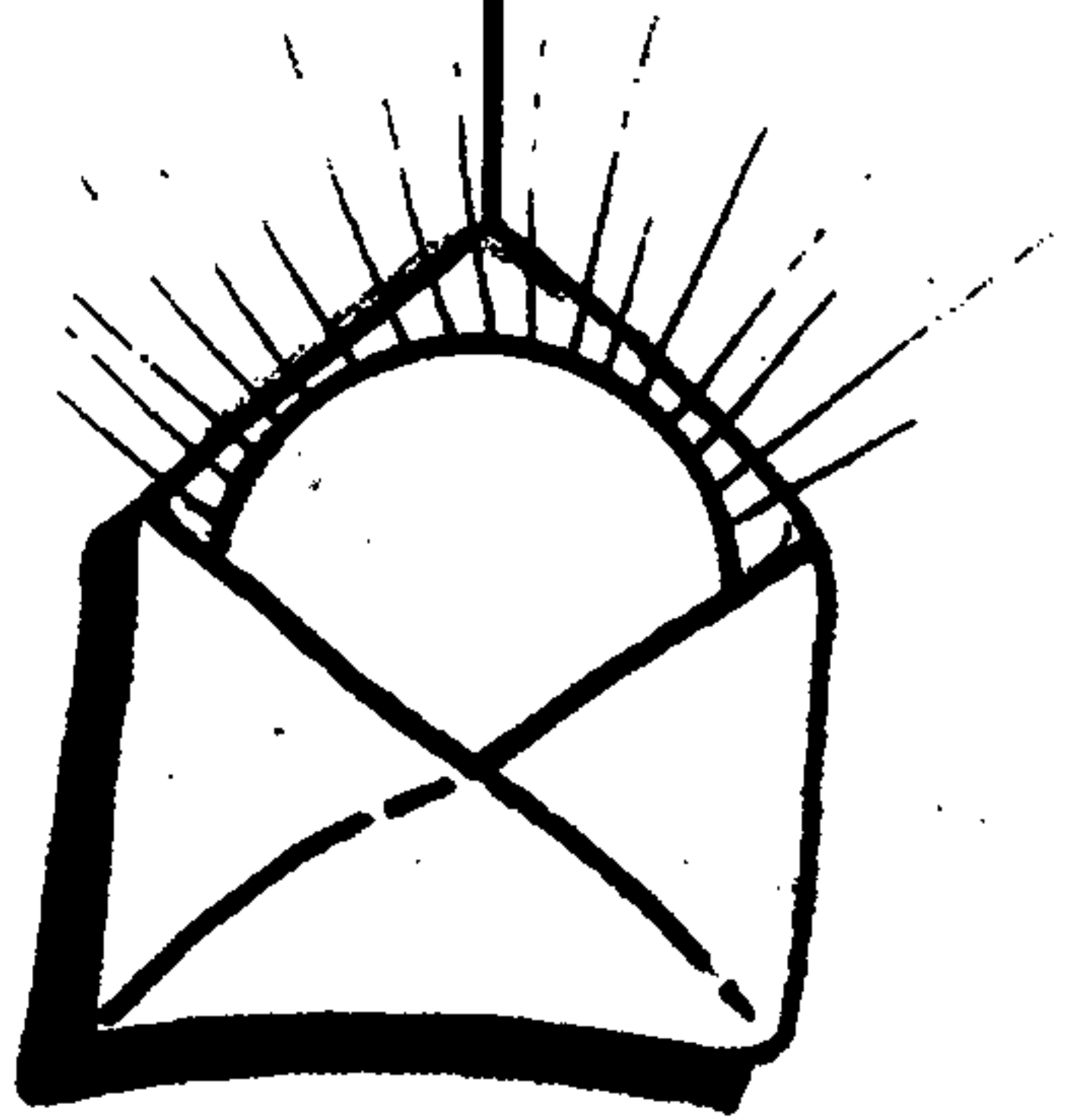


گفت و گویی با حضرت استاد

علامہ سید مرتضیٰ عسکری (دامت برکاتہ)





انظار

۲۸

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

علامه آیه الله مرتضی عسکری، در سال ۱۲۹۳ هجری خورشیدی در شهر سامرا پای به عرصه هستی نهاد. خانواده او، روحانی و ایرانی الاصل و اهل ساوه بودند. گویا، دست تقدیر، والدین اش را به این شهر کشانده بود تا در جوار قدسی امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) سکنا گزیند.

چرخ روزگار، در اوان کودکی، گرد یتیمی بر چهره اش نشانده و وی را از گرمای مهر والدین محروم کرد.

در ده سالگی، او را به امید روزی که خوشه چین دامن معرفت مکتب امامت گردد و جهان اسلام از کام زلال او بهره ور شود، به مدرسه‌ی علوم دینی فرستادند.

جد او آیه الله میرزا محمد شریف عسکری تهرانی (معروف به خاتمه‌ی محدثین) بود. وی، سیره این صالح را سرمشق خود کرد تا روزی شیوه سلف را احیا کند و تداوم بخشد و این گونه بود که شد آن چه که شد: علامه‌ای شهیر در دوران معاصر.

او، شیفته‌ی کتاب بود و آموختن. بویژه به مطالعه‌ی کتاب‌های تاریخی و سفرنامه‌ها عشق می‌ورزید. دوران جوانی اش در کتابخانه‌ی جدش - که وکیل میرزای شیرازی بود - در میان انبوه کتب، سپری شد و در بحر نوشته‌ها، از بام تا شام، شنا کرد و مروارید هدایت صید نمود.

آیه الله عسکری در سال ۱۳۱۰ در دوران مرجعیت ستیغ آفتاب تابان علم و فقاہت، مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری به قم آمد و دروس سطح و مباحث اخلاق و تہذیب و کلام و تفسیر را نزد آیات عظام مرعشی، شریعتمدار ساوجی، پایین شهری، امام خمینی، حاج میرزا خلیل کمرہ ای (رضوان الله علیہم)، تلمذ کرد.

وی، مدت چهار سال در قم ماند و ہمگام با سید محمود طالقانی، طرحی نو برای تحصیل و تعلیم و تفسیر علوم قرآنی پی ریخت کہ این طرح با مخالفت رو بہ رو شد و ہمین مسئلہ، موجب شد از قم بہ سامرا برود و دروس خارج را در عراق بہ اتمام برساند.

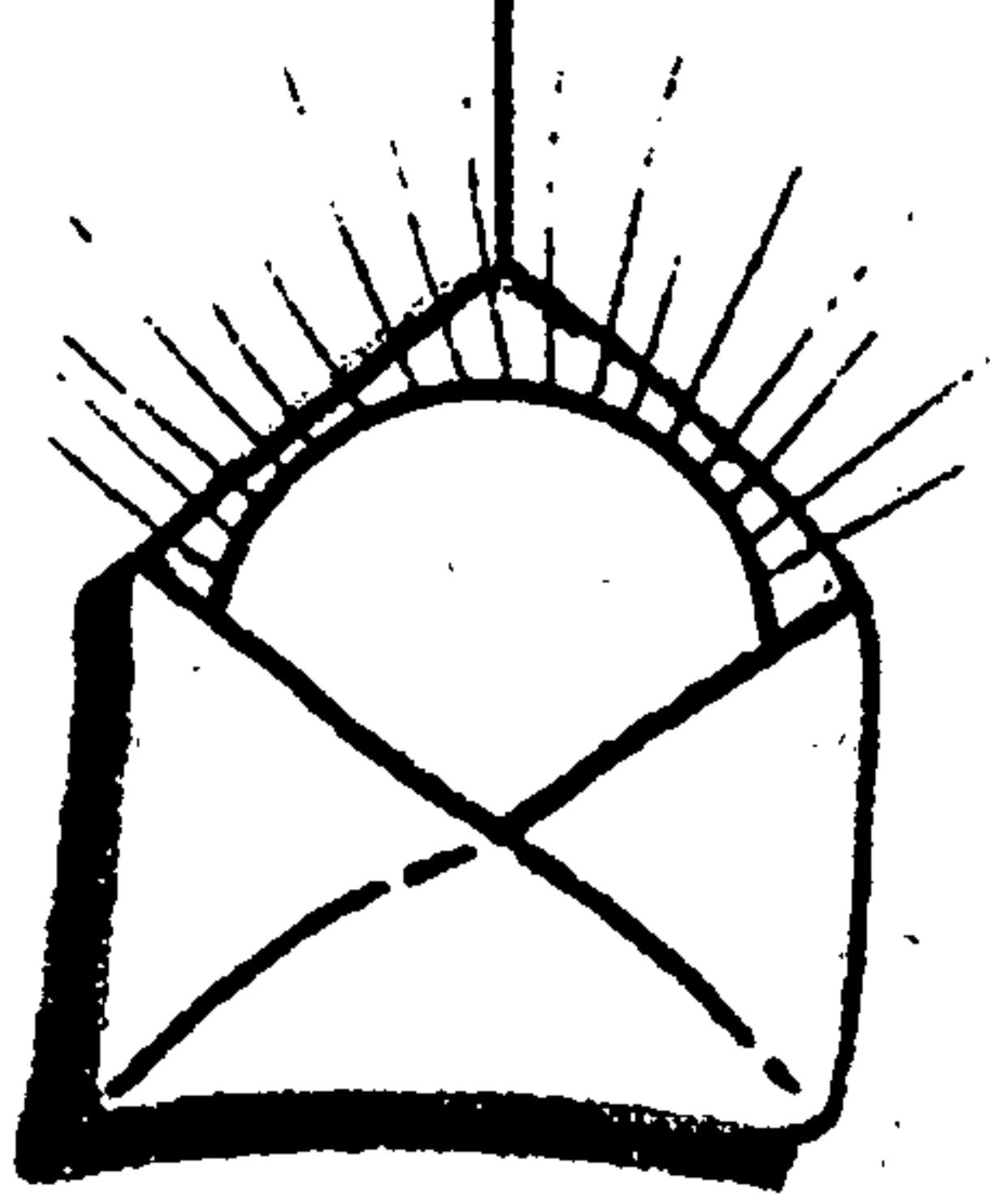
او، در مدتی کہ در عراق بہ سر می برد، در محله های مختلف بہ منبر می رفت و کلاس های درسی دانشجویان و طلاب را اداره می کرد. در چنین احوالی، اوضاع شہر بہ شدت نگران کننده بود و تہاجم فرهنگی و اشعاع سکولاریسم و تبلیغات ناسیونالیسم گرای و مارکسیستی در عراق اوج می گرفت. علامہ ی عسکری، در شرایط حاد جامعہ ی آن روزہ بہ خاطر استبداد و خفقان شدید حزب حاکمہ بعث، روانہ ی بیروت شد و ہر چند خانوادہ اش از چنگ این رژیم در امان نماند، اما او بہ لطف خدا بہ ایران آمد و در این سرزمین ماندگار شد.

علامہ سید مرتضی عسکری، دارای تألیفات فراوانی بہ زبان های عربی و فارسی است. او افزون بر بررسی کتب شیعہ، احادیث و روایات اہل سنت را نیز مورد بررسی قرار دادہ، بہ گونه ای کہ این آثار، مرجع و منبعی قابل اعتماد برای آنان بہ شمار می رود. کوشش های علامہ ی عسکری برای مصون ماندن اسلام از تحریف، مورد تقدیر ہر دو مکتب قرار گرفته است.

اکثر آثار علامہ ی عسکری، در کشورہای عربی، بخصو ص در کشور مصر، منتشر و مورد استقبال اسلام پژوهان قرار گرفته است. برخی از آثار علامہ، بہ زبان انگلیسی نیز ترجمہ شدہ است. از ویژگی های کتاب های علامہ ی عسکری، بیان روشن و واضح و نثر بسیار روان و سلیس آن ہا است کہ خوانندہ را بہ سوی خود می خواند.

برخی از کتاب های ایشان، بہ شرح زیر است:

عقاید اسلام در قرآن کریم؛ نقش عایشہ در تاریخ اسلام؛ مصحف در روایات و اخبار؛ امامان این امت دوازده نفرند؛ گریہ بر میت از سنت های رسول خدا (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) است؛ بداء یا محو و اثبات الہی؛ آیہ ی تطہیر در کتب دو مکتب؛ عصمت انبیاء و رسولان؛ ازدواج موقت در اسلام؛ آخرین نماز پیامبر؛ صفات خداوند جلیل در مکتب؛ ادیان آسمانی و مسئلہ ی تحریف؛ سقیفہ؛ معالم المدرستین؛ بزرگداشت یاد انبیاء؛ عدالت صحابہ؛ عبداللہ بن سبأ و دیگر افسانہ های تاریخی؛ حکم بازسازی قبور انبیا و اولیا و عبادت در آن ہا؛ جبر و تفویض و اختیار و قضا و قدر؛ نقش ائمہ در احیای دین؛ صد و پنجاه صحابی ساختگی.



انظر

۲۹

انظنار: بسم الله الرحمن الرحيم. از این که وقت گرامی خود را در اختیار ما قرار دادید، سپاسگزاریم. با توجه به این که در بحث مهدویت، یکی از عمده ترین منابع ما، روایات است، می خواستیم در ابتدا، نظر حضرت عالی را در مورد مکتب خلفا و ارزش منابع روایی اهل سنت و نیز روایات شیعه، جویا شویم.



● اصولاً مکتب خلفا را هر شیعه ای نمی تواند بشناسد، بلکه متخصصانی مانند مرحوم شرف الدین و علامه ی امینی می خواهد. بنده هم در این زمینه، کارهایی کرده ام. حالا می گویم. اولاً، این برادران، صحاح سته دارند، ولی ما به جز قرآن، صحیح نداریم. من، درباره ی کافی نوشته ام که روایات

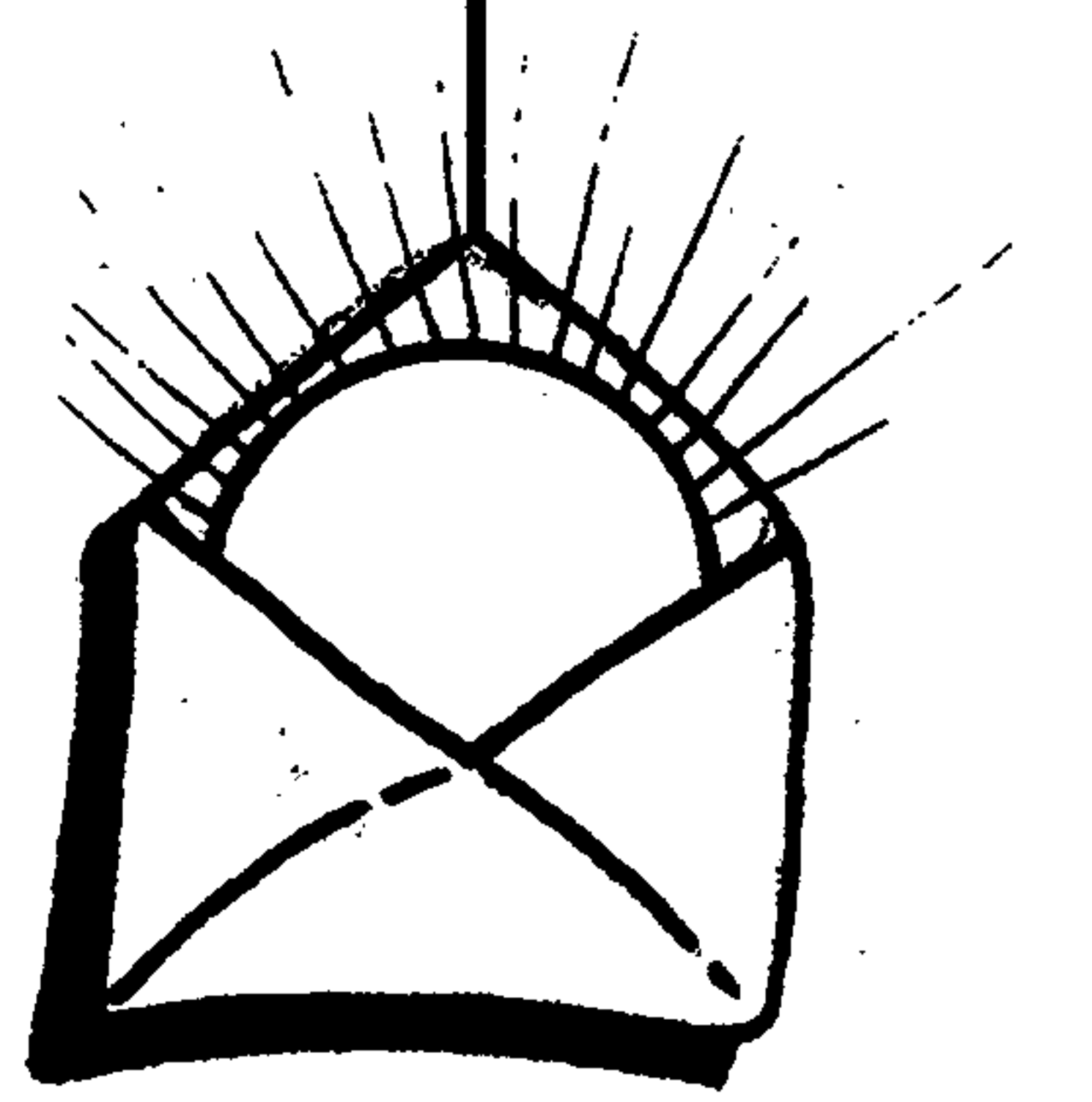
ضعیف دارد، آیه الله خویی می نویسد، خود مرحوم کلینی معتقد نبوده است که همه ی روایات کافی صحیح است.

انظنار: از کجا این سخن را نقل کرده اند؟

● از خود کافی دلیل می آورد. سایر کتاب ها را هم می آورد. ما اصلاً کتاب صحیح نداریم. البته، اخباریان، آن را صحیح می دانند. ما، یا اصولی هستیم یا اخباری، حوزه های علمیه که اصولی اند، غیر قرآن را به صحت نمی شناسند. صحیفه ی سجادیه، سند دارد و سندش هم صحیح است، مگر چند دعای آخرش که اجماع بر آن است. نهج البلاغه را هم، اسنادش را بیرون آورده اند و چند نفر در این باره کتاب نوشته اند. ما باید روایات را ببینیم. بدون دیدن روایات، نمی توانیم بگوییم صحیح است یا نیست.

اما در مکتب خلفا آورده اند که عبدالله بن عمرو عاص می گوید: کنت اکتب کلاماً اسمعه من رسول الله فنهنتی قریش - قریش یعنی مهاجرین - قالوا کلماً: «تسمعه من رسول الله تکتبه و رسول الله بشریتکلم فی الغضب و الرضا».

از عمار خوش اش می آید، گفته است: «العمار مع الحق» و از علی خوش اش می آید، گفته است: «علی مع الحق و الحق مع علی»! حرف اینان، این است! می گویند: «با این وصف، هر چه می گوید، می نویسی؟». می گوید: «به پیامبر، جریان را گفتم»، فرمود: «اُکْتُب! فوالذی نفسی بیده! ما خرج من فیّ. فیّ، یعنی فیّ الا الحق». آ. این، در زمان پیامبر بوده است. در عبدالله بن سبا نوشته ام، در صحیح بخاری دارد که پیامبر، در مرض وفات اش فرمود: «آتونی بدواة و قرطاس



انظنار

۳۰

سال سوم / شماره ی هفتم / بهار ۸۲

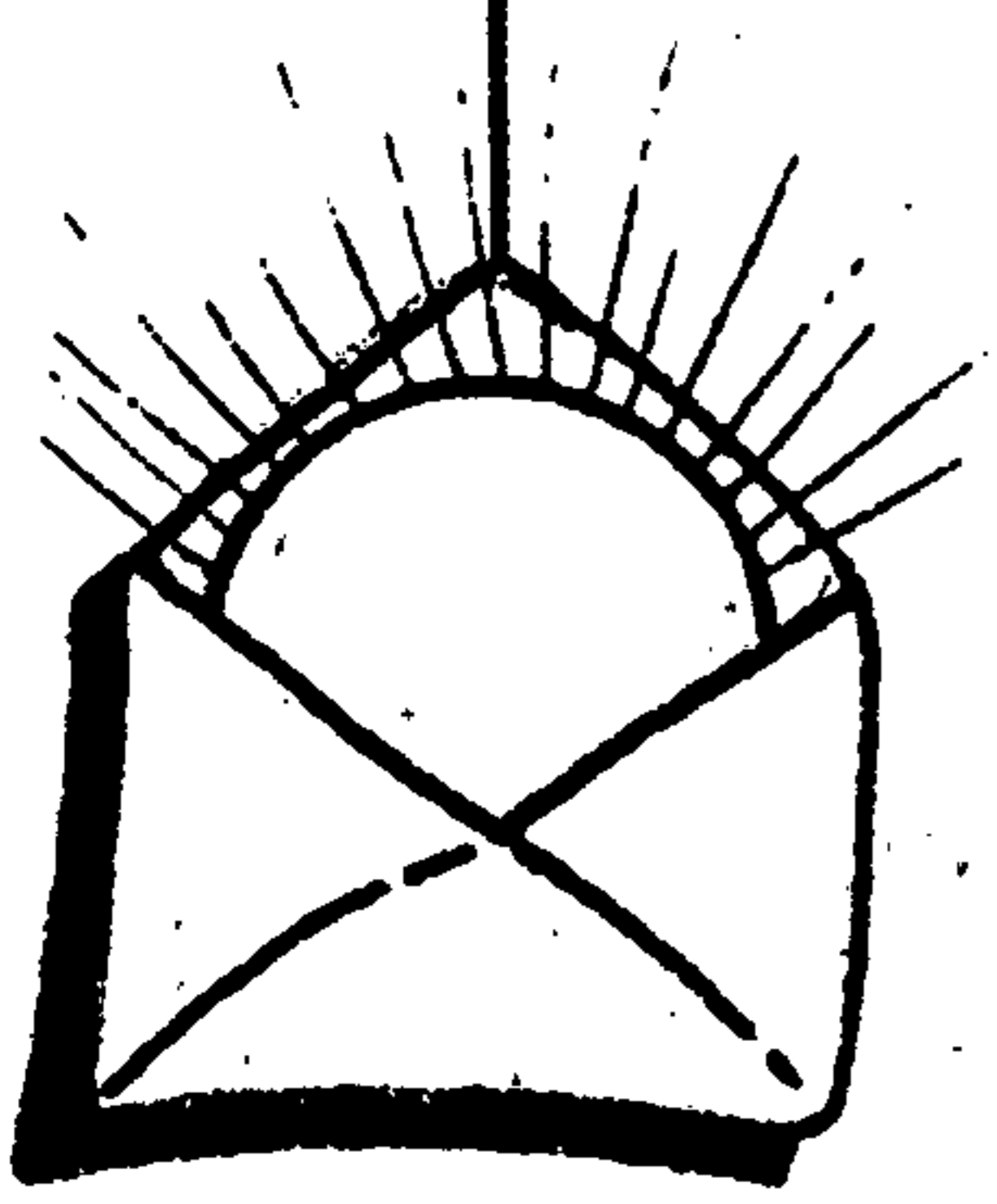
اكتب لكم كتاباً لن تضلوا أبداً. من بعدى.» آن هم به صورت نفی ابد «الن» و نه «لا». عمر حاضر بود، گفت: «حسبنا كتاب الله؛ كتاب خدا ما را بس است.» اختلاف شد. یکی گفت. در روایت ندارد چه کسی، ولی غیر از عمر نمی تواند باشد: «ان الرجل ليهجر؛ این مرد هذیان می گوید.»! خواستند بروند بیاورند که پیامبر فرمود: «أو بعد ماذا؟؛ دیگر بعد از این حرف که زدند؟!». در تذكرة الحفاظ ذهبی (از بزرگان اهل سنت) آمده است، ابوبکر که خلیفه شد، گفت: «از پیامبر حدیث نگویند. اگر کسی از شما پرسید، بگویند، بیننا و بینکم كتاب الله احلوا ما أحله و حرّموا ما حرّمه.

یک روایت از عمر بن خطاب می گویم. این یک روایت، که برای شناخت او و این که در زمان خودش چه کرد، کافی است. کسی بود که روایت می پرسید، او را منع کرد، مگر آن روایاتی که در وضو و تیمم و در مورد احکام، بود، یعنی، در فضایل نپرسید. در کتاب طبقات ابن سعد در ترجمه ی «قاسم بن محمد بن ابی بکر» آمده است که در زمان عمر، بعضی از صحابه، روایاتی نوشته بودند و نگاه داشته بودند. بالای منبر صحابه را قسم داد که هر کس روایاتی از پیامبر دارد، بیاورد. گمان کردند می خواهد جمع کند. آوردند. همه را در آتش انداخت!

از این ها، زیاد است، لذا روایاتی که بوده، از دست رفته است، مگر روایاتی که در کوفه بعد از این که امیر مؤمنان خلیفه شد. اگر امیر المؤمنین، در کوفه خلیفه نمی شد، می بایست خدا، پیامبر تازه ای بفرستد، برای این که آن چه پیامبر آورده بود، دفن کرده بودند.

حضرت امیر که در کوفه خلیفه شد. البته همه ی خطبه ها در نهج البلاغه نیست. مسعودی که صد سال قبل از شریف رضی بوده، می گوید، چهار صد خطبه در زمان ما، از علی حفظ دارند صحابه را به روایت کردن و داشت. تعداد صحابه اش، هزار و هشتصد نفر بودند. این روایت هایی که پیدامی شود، برای این زمان است. بعد، معاویه که سال چهل و یک آمد، از نشر حدیثی که از فضائل حضرت امیر باشد، منع کرد و گفت: «آتونی بمناقض له؛ هر چی از علی هست، ضدش را بیاورید.» این، بحث مفصلی دارد. مرحوم شریف الدین در ابوهریره بحث کرده، من هم در جاهایی بحث کرده ام.

بنابراین، روایاتی که منافات با مکتب خلفا دارد، نمی توانید بگویند: «کجا هست؟»؛ زیرا، از دست رفته است. در روایات آنان، عدد ائمه را داریم، طول عمر حضرت حجّت را خود سنی ها بحث می کنند، که البته جای آن را الان به خاطر ندارم می گویند: «دو نفر، عمر طولانی دارند: شیطان و خضر.» یک خوب و یک بد. خودشان می گویند. غیبت حضرت حجّت را از این می توانیم بفهمیم که بعد از این که حضرت حجّت به دنیا آمد، پنهان بود. اگر پنهان نمی بود، زنده نمی ماند. دلیل غیبت اش این است که اگر بین ما بود و پنهان نمی بود، زنده نمی ماند. همان هایی که همه ی ائمه را کشتند، حضرت امیر و امام حسن و سیدالشهداء را، حضرت



انظار

۳۱

سال سوم / شماره ی هفتم / بهار ۸۲

موسی بن جعفر را که زندان کردند، می توانستند حضرت حجت را نیز بکشند حضرت حجت به دلیل این که غایب است، زنده مانده است.

انظار: درباره‌ی احادیث مهدویت در صحیحین و صحت آن‌ها می‌خواستیم گفت و گو کنیم.

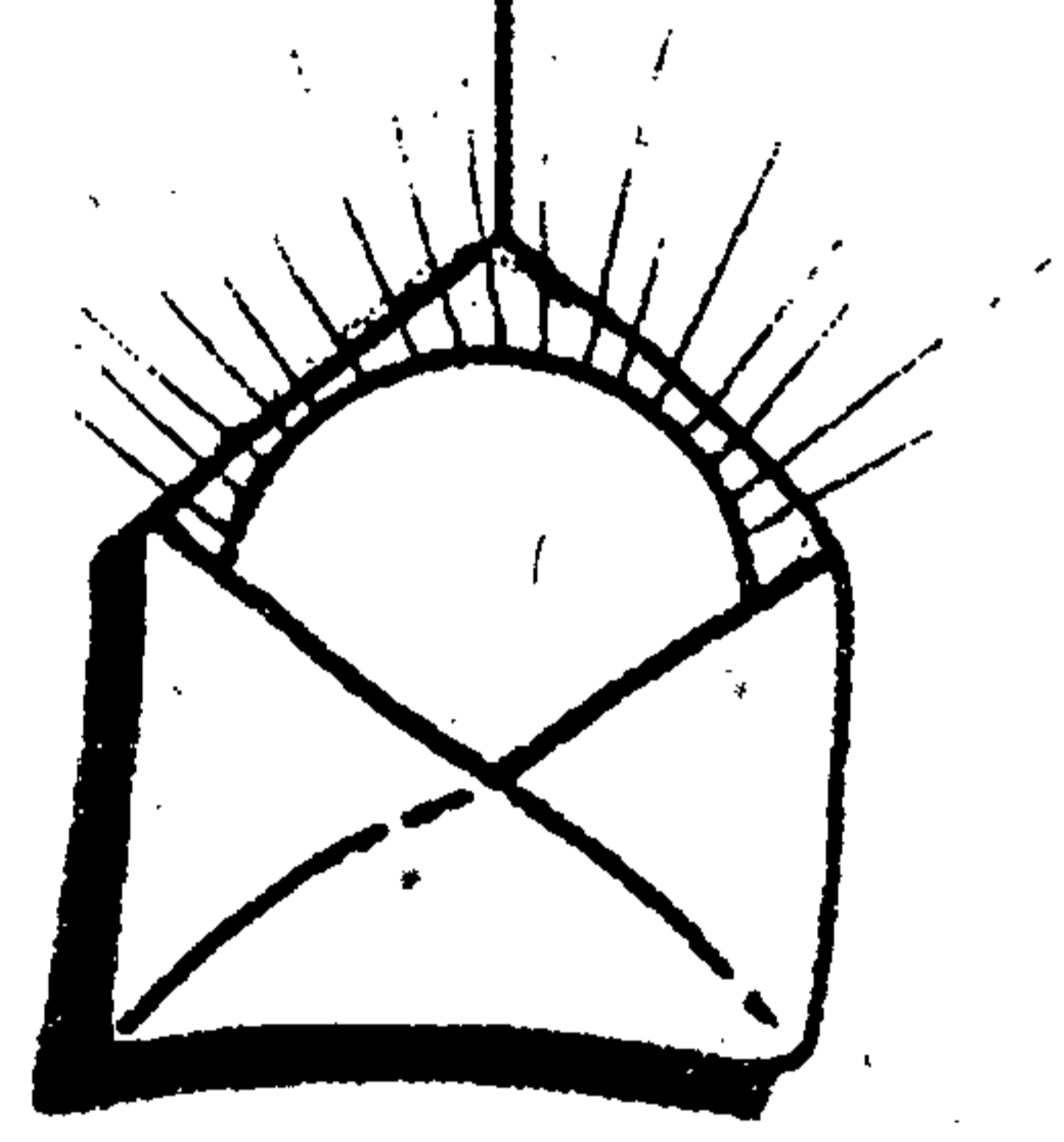
● روشن شد که به دلیل مطرح نکردن احادیث بسیار، این‌ها صحیح شده است. من، یک بحثی با شیخ الازهر در مصر داشتم. من، در عراق، دانشکده‌ی اصول دین داشتم. رفته بودم که قرارداد فرهنگی با دانشگاه اصول دین الازهر ببندم. گفتم: «أنتم أغلقتم علی أنفسکم باب الاجتهاد و آن را در چهار نفر منحصر دانستید، والیوم أدركتم خطأکم - الان می‌گویند، شیخ الازهر هم مجتهد است، بن باز هم مجتهد است - والأكثر من ذالک أنکم أغلقتم باب العلم. الشيخ البخاری اجتهد و قال أن هذا العدد من الأحادیث صحیح، و ما يمنعکم من أن تبحثوا عن أحادیث التي كانت عند الشيخ البخاری والمسلم موجود عندکم. أدرسوا الأحادیث مرة أخرى.» خودشان مستدرک صحیحین هم دارند. حالا، چه جوابی داد! خیلی خنده‌دار است! مجلس هم بسیار محترم بود. سفارت عراق، مشرف بر رود نیل بود. شبی مهتابی بود و خلی زیبا. سفیر عراق در مصر، سید عبدالحسن زلزله بود. او، با من دوست بود. او، من و شیخ الازهر و وزیر اوقاف مصر را. که ائمه‌ی مساجد را تعیین می‌کند و دوّمین شخصیت است. میهمان کرده بود.

انظار: چه سالی؟

● یادم نیست.

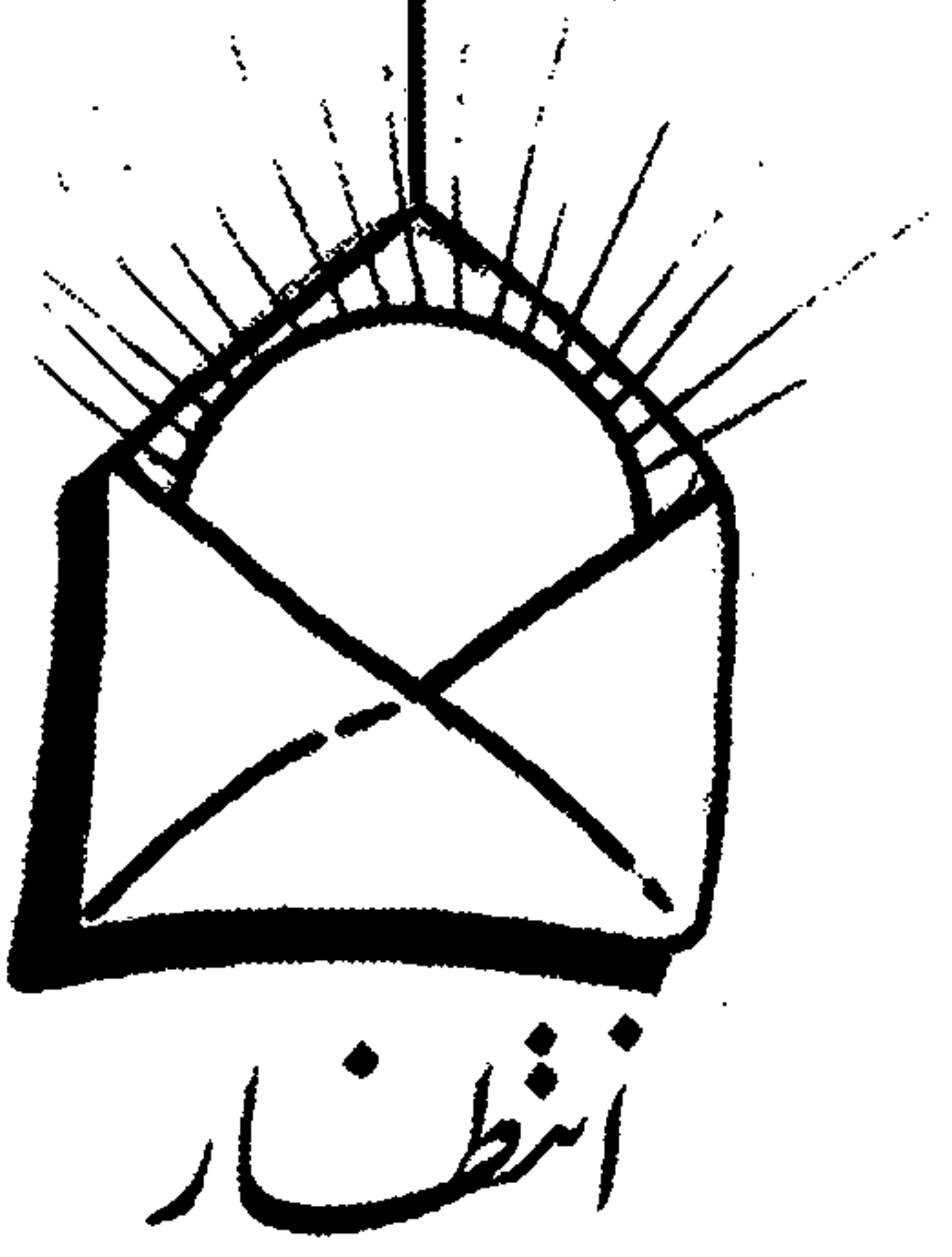
انظار: قبل از انقلاب است؟

● بله، خیلی قبل. این را که گفتم، شکست خورد. سخن دیگری را مطرح کرد و گفت: «المصيبة فيکم أنتم تلعنون الصحابة.» من دیدم اگر بگویم، نه لعن نمی‌کنیم، همه می‌دانند که دروغ می‌گویم، و اگر بگویم، آری، شکست خورده‌ام، پهلوانی کردم و گفتم: «لهذه القضية سابقة تاريخية. في سنة احدى وأربعين، أمير المؤمنين خليفة رسول الله معاوية بن ابي سفيان، أمر بلعن الامام علي في خطب الجمعة في الحرمين. و جرى اللعن عليه من أقصى بلاد افريقيا الى البلاد العربية و الى أقصى البلاد الإيرانية. و بقي ذالک مستمراً الى مجيء العباسيين سنة مئة و ثلاث و ثلاثين عدا سنتين من حکم عمر بن عبدالعزيز.» داستان‌هایی هم در لعن داشتم، گفتم. یکی اش این بود که «نسی أحد خطباء الجمعة أن يلعن الامام علياً على المنبر فلعنه ألف مرة هو راكب على بغلته. بنوا هناك مسجد اللعن.» گفتم: «يا تُرى! في كل هذه المدة سکت آل علی و سکت شيعته، لا، لعن معاوية... و از آن حد یک مقداری هم بالاتر رفتند! این که چرا، چیزهایی که



انظار

۳۲



اخبار

منافات با عقاید خلفا دارد در صحیحین نیامده است، پر واضح است. از جمله‌ی آن‌ها اخبار غیبت است؛ چون، ذکر اخبار غیبت حضرت، برای خلفایی که حضرت برای حفظ جان‌اش مأمور به پنهان شدن بوده، امکان ندارد. نمی‌شد ذکر بشود، لذا فقط در روایات شیعه آمده است.

اخبار: اسامی اهل بیت که در بعضی روایت‌ها ذکر شده است.

کتاب‌هایی که اسامی اهل بیت را از پیامبر دارد، اوّل دوازده تا دارد و چه دعوایی بر سر این که این دوازده تا چه کسانی اند، شده است.

اخبار: «کلهم من قریش» را داریم.

بله؛ داریم. حضرت امیر می‌فرماید: «من هذا البطن، من هاشم.»

اخبار: این که در صحیحین، در روایات غیبت، نام امام زمان (علیه السلام) نیامده، ولی روایات دجال، و علائم ظهور آمده است، تحلیل شما چیست؟

نقل نکردن روایات غیبت در کتاب‌های پیروان مکتب خلفا، برای این است که خلافت‌شان را حفظ کنند. آنان، چون خلافت‌شان را باطل می‌دانند، از آوردن چیزهایی که بطلان کارشان را آشکار کند، پرهیز می‌کنند. ما، چون قائل به خلافت حقه‌ی آنان نیستیم، روایات را نقل کرده‌ایم.

من، در معالم المدرستین آورده‌ام که تا آخرین خلیفه‌ی عثمانی، منصب قاضی القضاة

وجود داشته است. دلیل این کار چیست؟ چون به حضرت حجّت معتقد نبوده اند! اگر امامت درست باشد، نوبت به این ها نمی رسد.

انظر: اگر به صورت دقیق بررسی کنیم، می بینیم در موضوع دجال، بیش تر روایت دارند. ● دجال، منافاتی با خلافت آنان ندارد، اما معنای وجود حضرت حجّت، این است که خلافت آنان باطل است.

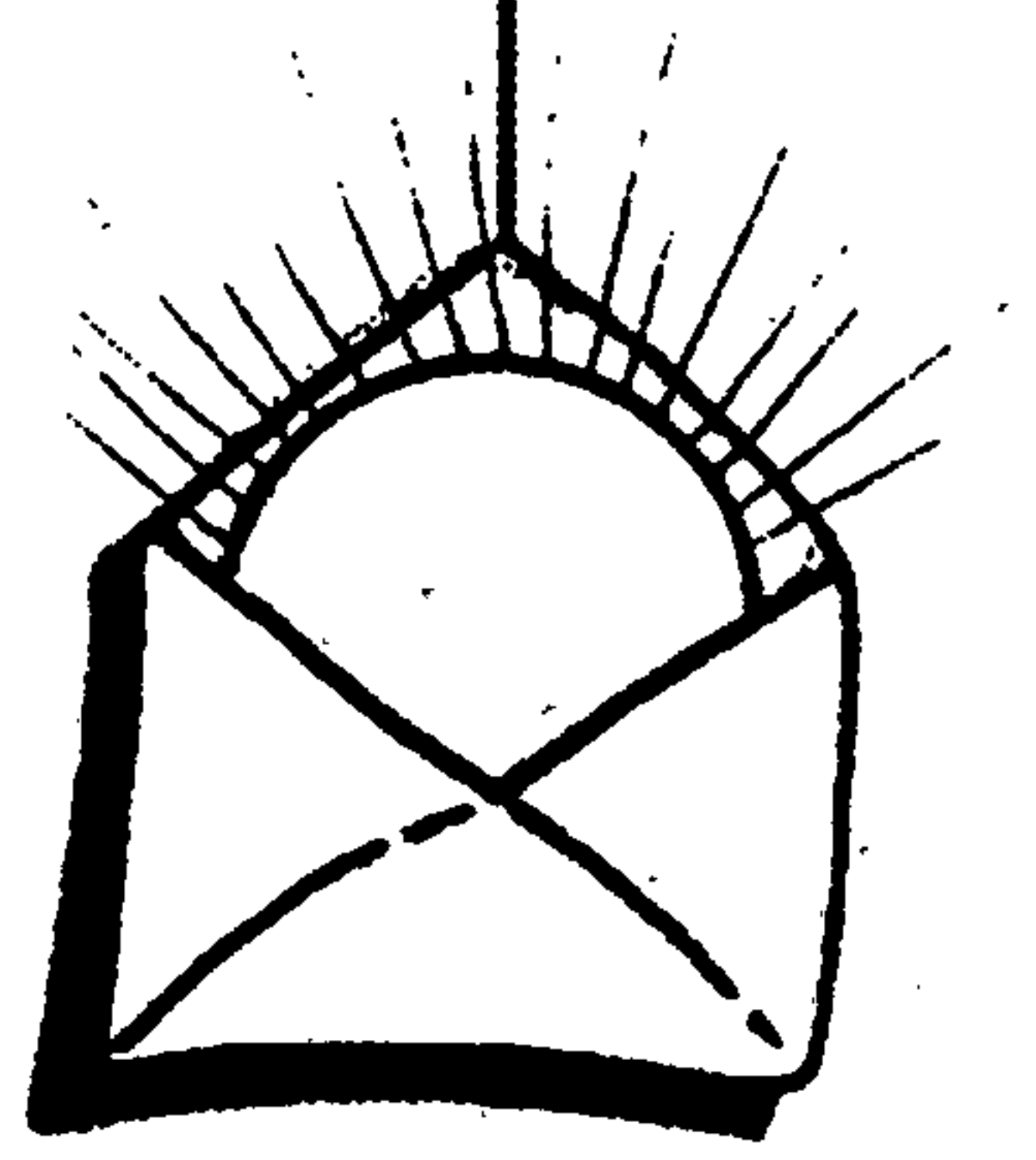
انظر: به طور کلی، اهل سنت درباره مهدویت چه گونه می اندیشند؟ استاد: تمام سنّیان، مخصوصاً وهابیان، درباره ی مهدویت کتاب دارند. مهدویت را همه قبول دارند، منتها در این که الان زنده است یا نه، اتفاق ندارند، یک جهت آن، این است که حوزه های ما، از زمان امام جعفر صادق، علیه السلام، حفظ شده است، ولی حوزه ی آنان، منقطع شده است، نه این که نیست. دیگر این که، در حوزه ها، ما، فقیه داریم و رجوع به فقها می کنند. همین، سبب حفظ حوزه شده است. آنان بی خبرند، نه این که کم تر از ما دارند. از حضرت حجّت و نسب ایشان، هفده کتاب و نوشته، بحث کرده است. در نسب حضرت، بعضی شان تا حضرت زهرا، بعضی تا سیدالشهداء روایت دارند. بعضی شان، حتی آورده اند که نام مادرش نرجس است یا دو تا اسم نقل کرده اند. علی ای حال، اتفاق دارند که مادرش کنیز بوده است، ولی در اسم اش اختلاف دارند. در هر حال، باید توجه داشته باشید که بسیاری از روایات آنان از دست رفته است و مهدویت، مخالف تمام مزدبگیرهایی بوده که به اسم دین زندگی می کرده اند.

دایی من، امیرزا نجم الدین، کتابی به نام المهدی، در دو جلد نوشته است. آن چه را که سنّیان نوشته اند، او آورده است. من، بعد از وفات اش، این کتاب را چاپ کردم. به نظرم، روایات سنّیان را درباره ی حضرت مهدی، تا به حال، ظاهراً، کسی مثل ایشان نیاورده است. این کتاب را حتماً نگاه کنید.

حالا که بحث به این جا کشید اجازه بدهید در بحث با آنان، به یک نکته مهم اشاره کنم و آن، فن مناظره است.

دو مطلب است! یک مطلب، علم است و یک مطلب، مناظره است. یک داستان برای تان بگویم. حضرت صادق (علیه السلام) دو دسته شاگرد داشته است: یک دسته، فقیه بودند، مثل زراره و ابوبصیر و یک دسته را برای مناظره تربیت کرده است.

انظر: مثل هشام ● هشام بن الحکم و، مؤمن طاق و... از هشام، یک داستان برای تان بگویم. نهر دجله، بغداد را دو قسم می کند! یکی کرخ که تا کاظمین می آید و شیعه نشین بوده است، و رصافه که



نقش نامه در احیاء دین

علامه سید مرتضیٰ عسکری

حکومت نشین بوده است. ملحدی آمده بوده که همه از جواب دادن عاجز شده بودند. بنا شد از هشام بن الحکم استمداد کنند. وزیر خلیفه، یک روزی رامعین کردند، تا هشام به دربار بیاید و در حضور جمع با آن ملحد بحث کند. هشام در آن وقت معین، با تأخیر در جلسه حاضر شد. ملحد شروع کرد به هوچی گری و این که اینان اهل دین اند، این طورند و آن طور. ما و علما و حکومتی ها را معطل کرده است. هوچی گری می کرد. هشام پس از مدتی تأخیر، خیلی با آرامش وارد مجلس شد. به محض ورود، ملحد رو به او کرده و گفت: «چرا تأخیر کردی؟». هشام گفت: «درست می گویی، معطل کردم، ولی

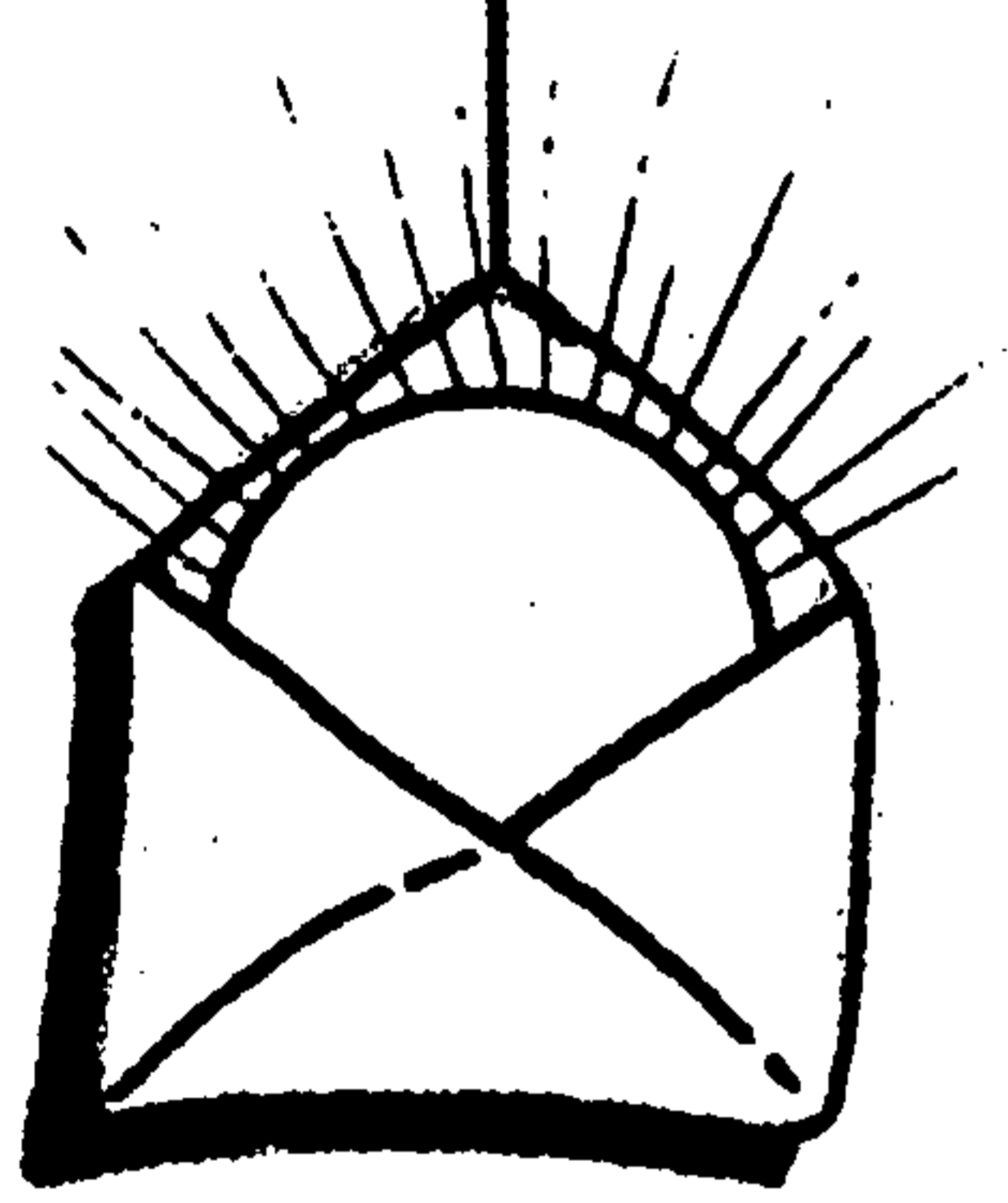
یک صحنه ای دیدم که مرا معطل کرد. گفت، چه دیدی؟» گفت: «رسیدم کنار نهر دجله، دیدم قایقی پارو زن ندارد. پر که شد، حرکت کرد و به سوی این طرف رو آمد و جمعیت را پیاده کرد. دوباره عده ای سوار شدند، بدون پارو زن، به آن طرف رفت. من تعجب کردم و ایستادم به نگاه کردن». ملحد، بیش تر مسخره کرد و گفت: «اینان که متدین اند، مثل این اند!» و به هشام فحش داد و گفت: «تو دیوانه ای که این حرف را می زنی». هشام گفت: «من که می گویم، یک قایق از آن طرف به این طرف بی پارو زن آمد، دیوانه ام، ولی تو که می گویی، این گردش خورشید و ستاره ها بدون مدبر است، عاقلی؟!».

مناظره، غیر از علم است، و خودش یک فن است.

انظار: دیدگاه امروز مسیحیت و ادیان دیگر درباره ی حضرت مهدی (علیه السلام) چیست؟

کلاً، مردم دنیا، به دو دسته تقسیم می شوند: یک دسته، تنها، خور و خواب و خشم و شهوت را می فهمند و یک دسته نیز اهل ادیان آسمانی اند. اینان که اهل ادیان آسمانی اند، اتفاق دارند که بالاخره، جهان، یک حکومت عادلانه را به خود خواهد دید. البته، بعضی می گویند، ایجاد کننده ی عدل جهانی، عیسی بن مریم است. چون تورات و انجیل تحریف شده است، آنان این طور فکر می کنند. حقیقت، از دست آنان رفته است.

در مکتب خلفاهم از نشر حدیث منع کردند و حدیث را سوزاندند، لذا این بحث نزد آنان،



انظار

۴۵

سال سوم / شماره ی هفتم / بهار ۸۲

مثل ماروشن نیست، ماروشن تریم. حوزه‌های علمیه‌ی ما، احادیث پیامبر را نگه‌داری کرده‌اند، ولی آنان نگه‌نداشته‌اند. چیزی که هست، این است که حوزه‌های ما، احادیث فقهی را صحیح و سقیم‌اش را بررسی کرده‌اند، اما احادیث غیر فقهی را مرحوم شرف‌الدین بررسی کرده ابوهریره را نوشته. علامه‌ی تستری است. این جانب نیز که خمسون و مائة صحابی مختلق و عبدالله بن سبا و احادیث عایشه را نوشته‌ام. ماسه نفر، احادیث غیر فقهی را بررسی کرده‌ایم. لذا حوزه‌های علمیه‌ی ما، آن خدماتی که در فقه کرده‌اند، در این جا نداشته‌اند.

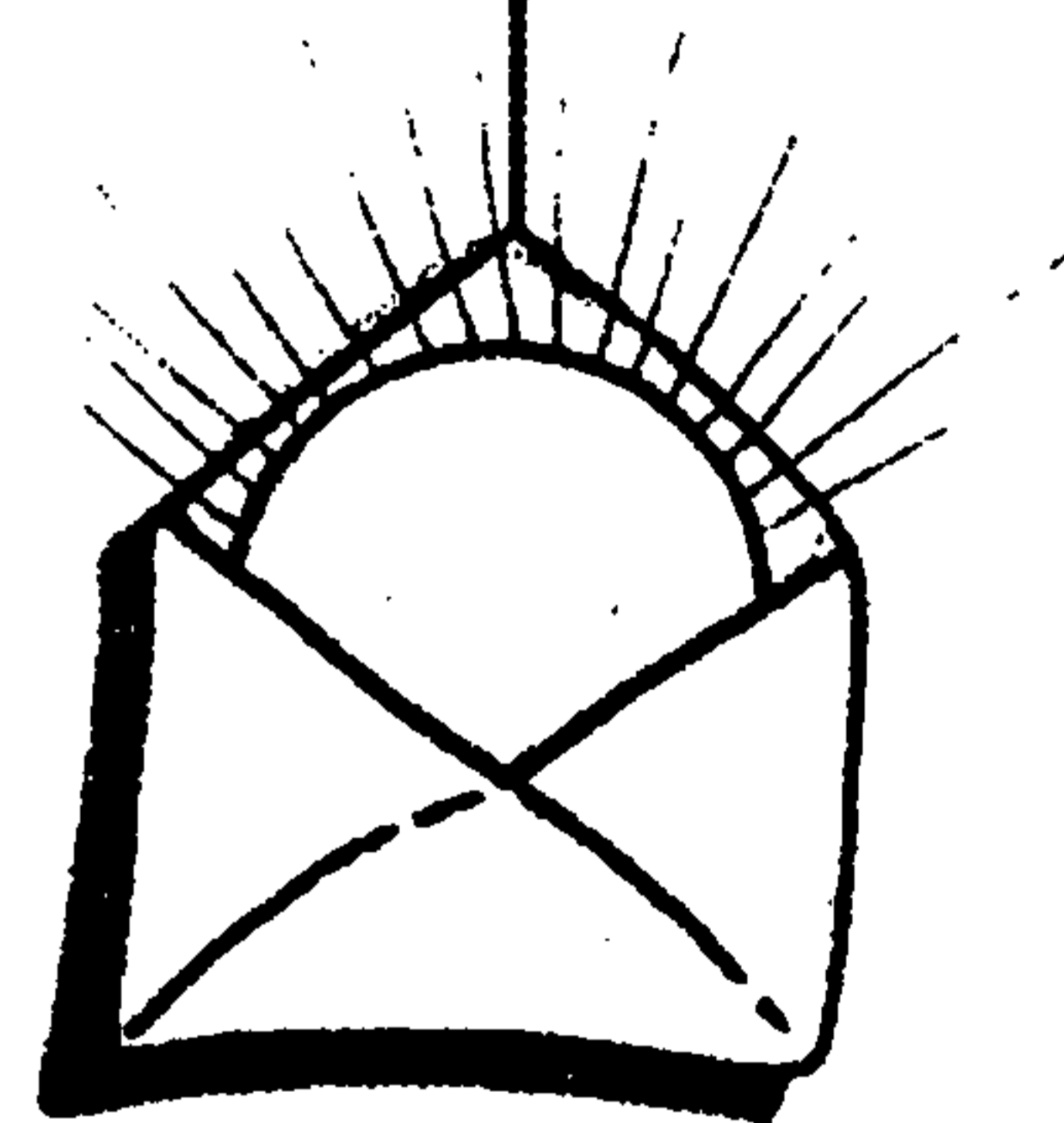
انظر: با توجه به اهمیت مهدویت، خود شما در این باره چه تألیفاتی دارید؟

● برگستره‌ی کتاب و سنت، یک سلسله کتاب‌هایی است که شانزده یا هفده جلد آن به چند زبان ترجمه شده است. در چند جلد آن، درباره‌ی حضرت حجّت، علیه‌السلام، بحث کرده‌ام. نام عربی کتاب، علی مائده الكتاب والسنة است. یکی از نوشته‌هایم، درباره‌ی ائمه دوازده‌گانه است، من، حتی از تورات نقل کردم که اسماعیل، پدر دوازده ریس می‌شود.

انظر: آیا با تحقق ظهور، فقط بخشی از اعتقادات کامل تر می‌شود یا در حوزه‌ی فقه نیز چنین خواهد بود؟

● من، با بحث علمی ثابت کردم که با ظهور حضرت حجّت، رساله‌های علمیه‌ی شیعه، تغییر نمی‌کند. کاری که فقها و حوزه‌های علمیه کرده‌اند، این است که احکام را چنان که در زمان پیامبر و ائمه بوده، نگه‌داشته‌اند. فرق زمان حجّت با زمان قبل‌اش، از زمان حضرت آدم تا زمان ظهور، این است که در قبل، حکم، با شاهد اجرا می‌شده است؛ یعنی، اگر پیامبر می‌دانست که قتلی واقع شده، باید دو شاهد باشد تا حکم را اجرا کند، ولی در زمان ظهور، حضرت حجّت، به علم‌اش عمل می‌کند.

پیامبر، بعد از فتح مکه، طواف می‌کرد. ابوسفیان پشت سر حضرت طواف می‌کرد. او، با خودش فکر می‌کرد که: «لِمَ غلبنی هذا الرجل؛ این مرد به چه چیزی، بر من غالب شد؟». حضرت برگشت و گفت: «بالله غلبت». دفعه‌ی دیگر، فکر کرد که «حالا که طوری نشده است. دوباره عشایر عرب را جمع می‌کنم و جنگ می‌کنم». این بار پیامبر برگشت و مشت‌اش را به سینه‌ی او زد و فرمود: «اذا یخزی الله یا سفیه بنی غالب!» سفیه بنی غالب، یعنی سفیه خودمان. بنی امیه و بنی هاشم، بنی غالب‌اند. پس ائمه می‌دیدند، می‌فهمیدند. وقتی ابن ملجم از اسکندریه با گروهی به عنوان تبریک و بیعت کردن برای خلافت، نزد حضرت امیر آمده بود، حضرت نگاه‌اش کرد. وقتی بیرون رفت، فرمود: «أریدُ حِبَاءَهُ ویریدُ قَتْلَهُ.»



انظر

۳۶

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

گفتند: «اگر می دانی، پس او را بکش.» فرمود: «اذا قتلْتُ غیر قاتلی؛ در این صورت کسی را می کشتم که قاتل من نیست.» غرض ام، این است که اینان تا زمان حضرت حجّت، مأمور بودند که به ظاهر عمل کنند، ولی حضرت حجّت، این گونه نیست. لذا عدل برقرار می شود و دیگر کسی نمی تواند دزدی کند، نه این که مردم طبیعت شان تغییر کند. مردم، همان مردم اند، با این عدل، زمین، خیرات اش را بیرون می دهد، باران می آید، مردم هم حاجت ندارند.

آنظر: چه گونه فقه تغییر نمی کند؟

استاد: این که فقه تغییر نمی کند، از لطف خداوند است، و الا منافات با عدل خداوند که ما امروزه دست مان به شریعت خداوند نرسد، دارد.

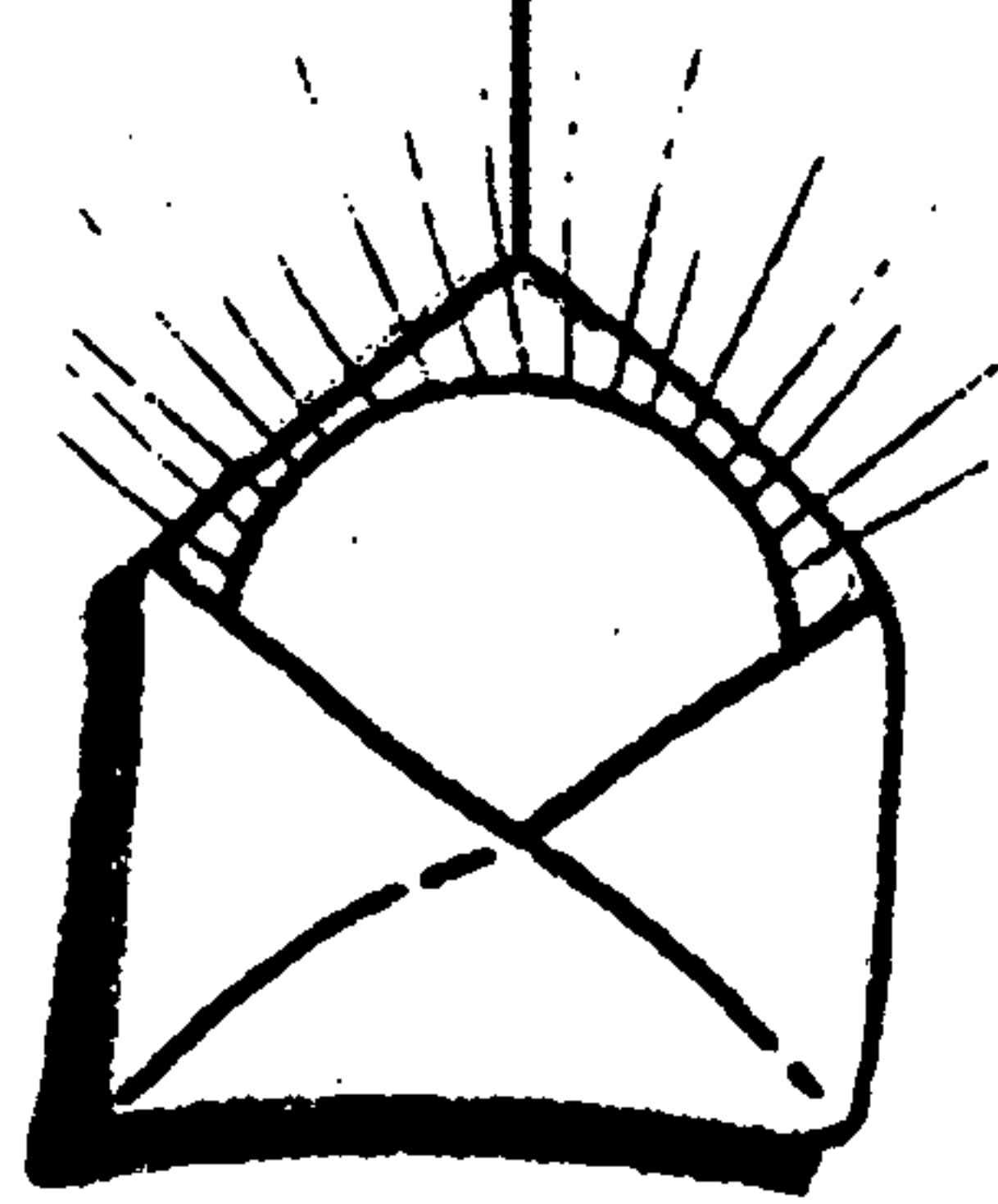
آنظر: یعنی، با وجود ظهور حضرت، فقها هستند و فتوا می دهند؟

● نه؛ داستان، به گونه ای دیگر است. چون پرسیدید، می گویم. ما، حدیث داریم که یاران حضرت، سیصد و سیزده نفر، به عدد اصحاب بدر هستند. این عده، تقریباً، علما هستند. پنجاه و پنج نفر از این تعداد زن هستند و بقیه مردند. مثلاً در امریکا، حضرت حجّت، نماینده دارد. هم نماینده است هم فقیه آنان است.

این عده نه این که لشکر حضرت اند. اول، حضرت، پای خانه ی خدامی ایستد و ندای می کند. خدا، ندایش را به همه ی روی زمین می رساند خدا به ما آن روز را بنماید، ان شاء الله. آن سیصد و سیزده نفر، با هواپیمای خدایی، به مکه می آیند، آنان، یاران نیستند، حاکمان و عالمان اند. در روایات آمده است که در مسجد کوفه، قرآن حضرت امیر را که همین قرآن با تمام تفسیر آن است، درس می دهند. اولین لشکری که از مکه در می آیند، ده هزار نفراند به عدد لشکر پیامبر که به مکه آمدند.

آنظر: مرکز مهدویت، در سه سال گذشته، قریب صد نفر از فضلاء حوزه را با شرط شش سال درس خارج و یا اتمام دوره های تخصصی سطح چهار و با امتحان و مصاحبه گزینش کرده است تا در مباحث مهدویت از جهت حدیث شناختی، تاریخ شناختی، منبع شناختی، مبانی اعتقادی و... محض و متخصص شوند. البته واحدهای درسی فن مناظره و تبلیغ نیز دارند. آیا شما ضرورتی نمی بینید در دانشکده تان جایی برای این مباحث در نظر بگیرید و افرادی را به عنوان متخصص در این مباحث پرورش دهید؟

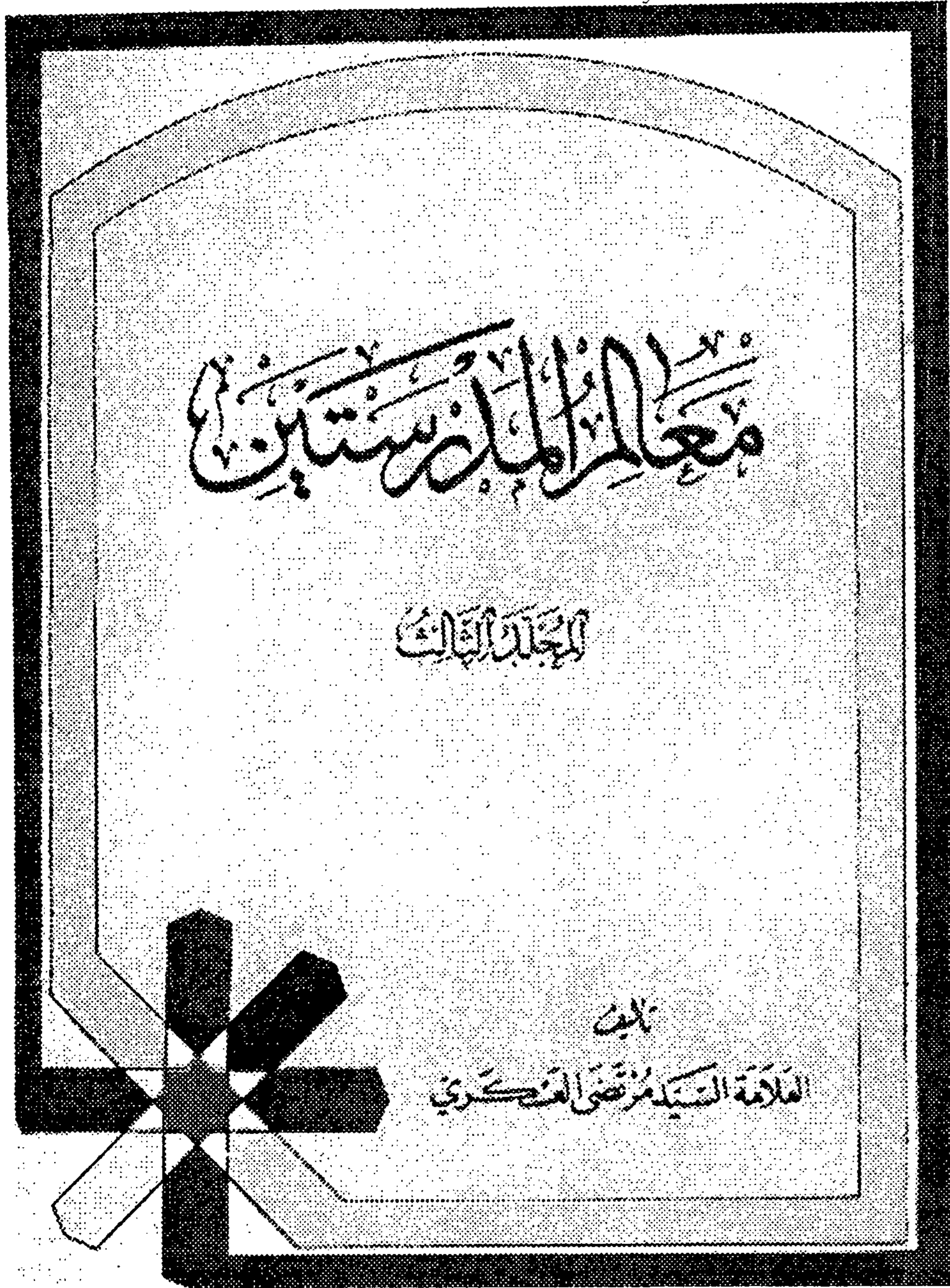
این فرمایش را به طور رسمی، به همراه درس ها و سرفصل های آن، برای من بنویسید تا بررسی کنیم. این جا برنامه ریزی شده است و بنای ما، بر این است که درس های مورد نیاز حوزه را جبران کنیم. اجازه بدهید تاریخچه ی تشکیل چنین دانشکده ای را بیان کنم و اشاره کنم که چه طور شد که درس علوم قرآن را مطرح کردم. وقتی که طلبه ی حوزه ی علمیه ی قم بودم (سال ۵۳-۱۳۵۰ قمری). در مدرسه ی فیضیه، از در سمت صحن بزرگ، سمت



آنظر

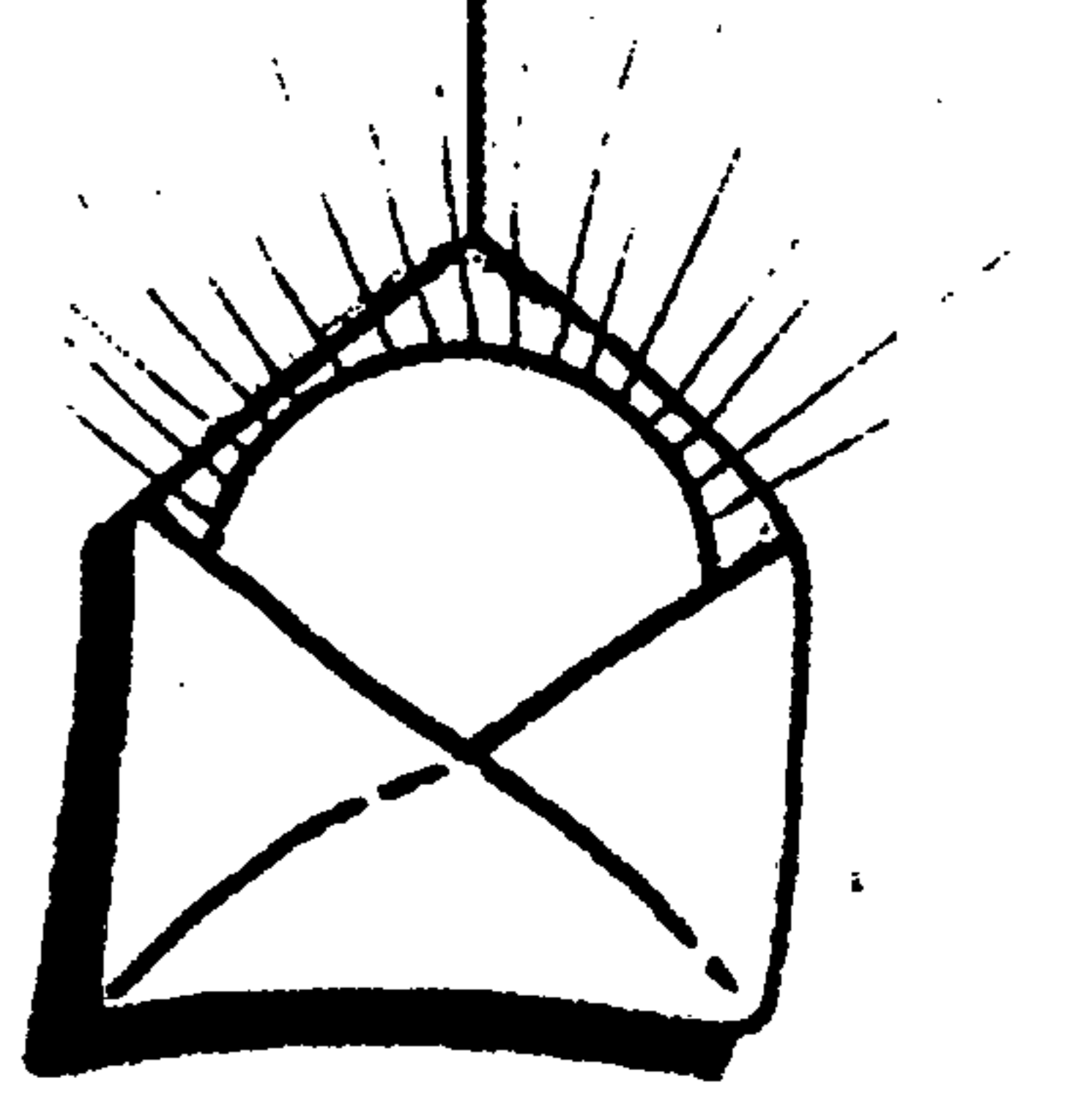
۳۷

سال سوم / شماره ی هفتم / بهار ۸۲



چپ، حجره بدون ایوان بود. با حاج شیخ علی صافی در آن حجره بودیم. از آن وقت متوجه شدم که ما، علوم قرآن در حوزه‌ها نداریم، دیگر این که مبلغ تربیت نمی‌کنیم. از همان وقت که طلبه بودم، به این فکر بودم و چند نفر را با خودم هم رأی کردم! یکی، مرحوم سید محمود طالقانی بود. او، مجرد بود و حجره‌اش، طبقه‌ی بالا بود. سید علی رضایزدی بود. قریب نه نفر شدیم که در کنار درس‌های حوزه، به این مسئله توجه کنیم. آن وقت‌ها، من با حاج شیخ مرتضی (فرزند حاج شیخ عبدالکریم) درس‌ها را با هم بحث می‌کردیم. درس شرح لمعه را نزد آیه الله مرعشی

می‌خواندیم. البته، او، هم رأی ما نبود. من، دو کار می‌کردم: یکی فقه می‌خواندم و فلسفه هم خوانده‌ام، هر چند به فلسفه معتقد نیستم. فلسفه را نزد پسر عمه‌ام، استاد حوزه، مرحوم سید محمد حسین شریعتمدار خوانده‌ام. شعرهای منظومه را تا مدتی از حفظ داشتم. فقه را در مسجدی که الان نمی‌دانم چه وضعی دارد، نزد آیه الله مرعشی می‌خواندیم، هفتاد یا هشتاد نفر بودیم. دیدم در حوزه‌های ما، عقاید نمی‌خوانند، تفسیر نمی‌خوانند، آمادگی برای تبلیغ ندارند، لذا آن زمان برنامه‌ریزی کردم با همان نه یا ده نفر، کنار برنامه‌ی حوزوی مان، درس تفسیر بخوانیم. زبان فرانسوی را طلبه‌ها در تعطیلات می‌خواندند. امام خمینی، خدایش رحمت کند، در صحن کوچک حضرت معصومه، از راهی که از صحن بزرگ به صحن کوچک می‌آید، سمت راست، حجره‌ی اول، باب حادی عشر درس می‌داد. خیلی شیرین درس می‌داد. از کسانی بود که خوب درس می‌داد. من، درس ایشان هم حاضر می‌شدم. عقاید، فقط همین بود. تفسیر، اصلاً نبود من برای این که به طلبه‌ها نشان بدهم، درس تفسیر را در مسجد امام حسن در شب‌های تحصیلی نزد مرحوم میرزا خلیل کمره‌ای قرار دادیم. طلبه‌هایی که رد می‌شدند، ما را مسخره می‌کردند! صدایشان می‌آمد. می‌گفتند: «در شب‌های تحصیلی، تفسیر می‌خوانند.»! در روزهای تعطیلی هم، در مسجد امام نزد یک استاد شمالی - که اسمش یادم نیست - به نحوی که طلبه‌ها ببینند، درس می‌خواندیم. ما چنین مبارزه‌هایی کردیم. بعد هم که به عراق رفتیم، دانشکده‌ی اصول دین (القرآن والحديث) تأسیس کردم. اصلاً این که اصول



انظار

۳۸

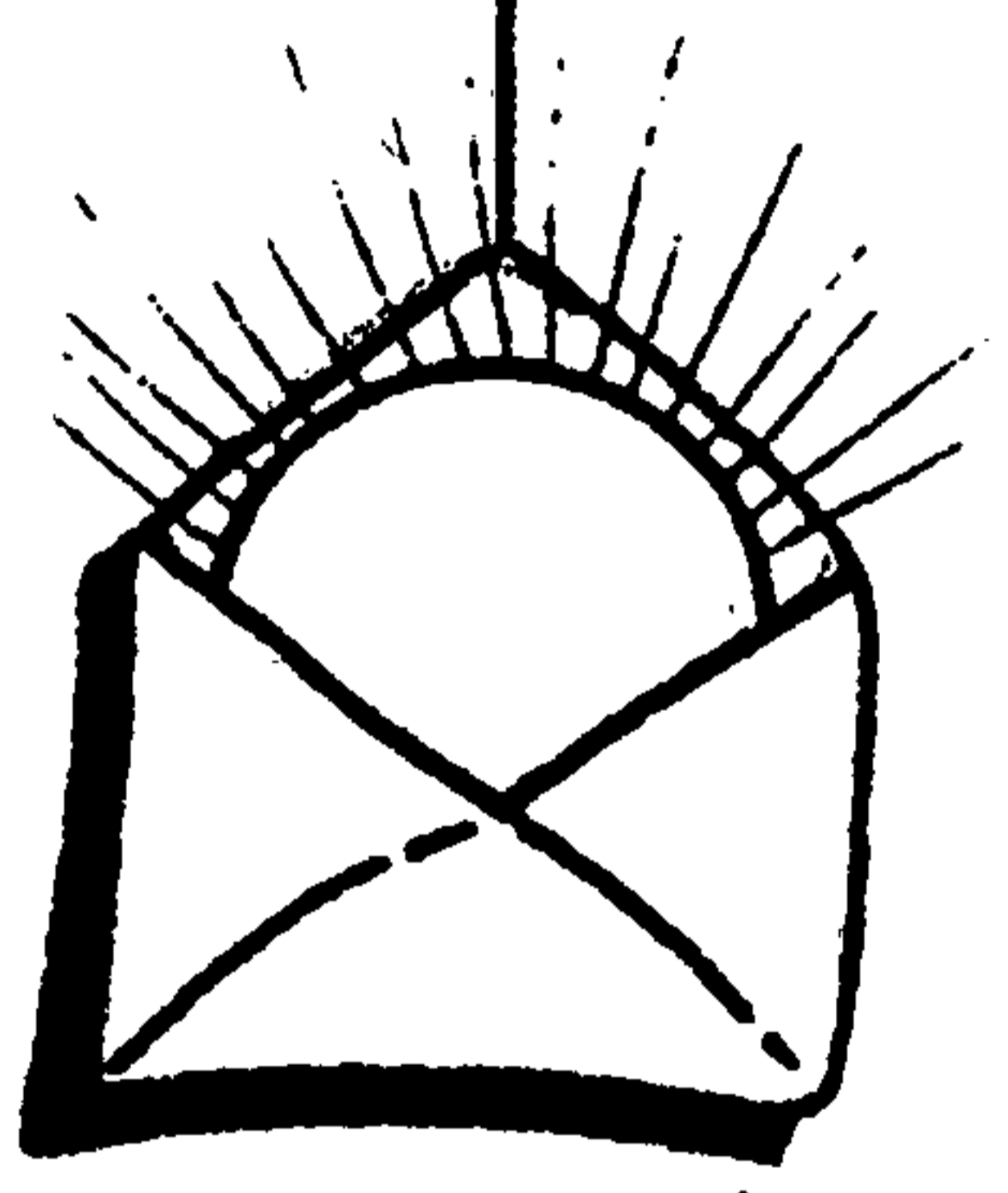
سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

دین پنج تا است، ساختگی است! اصول دین، «الکتاب» و «السنة» است. پس این، داستان تازه‌ای نیست.

انظر: جای مباحث مهدویت را خالی نمی‌بیند، مثل همین علوم قرآن و تفسیر؟

درست می‌گویید. باز تاریخ بگویم. مرحوم جدّ امّی من، امیرزا محمد تهرانی، یکی از دو شاگرد خصوصی میرزا حسن شیرازی بود. او، سومین عالم حوزه علمیه سامرا بود. من، در حوزه‌ی ایشان درس خواندم. ایشان فرمود: «صاحب عبقات که زمان میرزای شیرازی به سامرا آمد، میرزا، حوزه را به احترام ایشان، ده روز تعطیل کرد تا طلبه‌ها به دیدن ایشان بروند. مثل داستان زمان امام جعفر صادق. که می‌دانید. هشام بن الحکم آمد، او را بر همه مقدم داشت. گفت: «الیّ الیّ» و بالا دست بزرگان او را نشانند. زمان حاج شیخ عبدالکریم حایری هم، یک مدرسه‌ی الواعظینی در هند یا پاکستان بود، طلبه‌ای از آن جا به قم آمده بود. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، مرحوم آقا سید محمد تقی خوانساری، مرحوم آقا سید احمد خوانساری، در صحن کوچک، قسمت مقبره پادشاهان، آخرین ایوان، هر سه نفر نشستند. منبری بلند قرار دادند. روی منبر قالی انداختند. اگر کسی را می‌خواستند احترام کنند، فرش می‌انداختند. یک شمعدان هم گذاشتند. ایشان منبر رفت و آیه‌ی (کونوا مع الصادقین) را مطرح کرد که «صادقین»، ائمه‌اند. با وجود این که مطلب مهمی نداشت، این طور او را تجلیل کردند، به جهت اهمیتی که تبلیغ دارد. تا آن وقت، این احترامات بود. بعد از آن، حوزه‌های علمیه برای علامه‌ی امینی هم ارزشی معتقد نیست! اگر علامه‌ی طباطبایی را هم احترام می‌کند، برای فلسفه است، نه علوم قرآن! در حوزه‌های ایران، فلسفه مطرح است و در نجف، فقط فقه و اصول است، الازهر هم همین طور است، جماعت قیروان هم همین طور است.

اصل فلسفه را بنی عباس آورده‌اند، برای این که با مکتب اهل بیت مقابله کنند؛ چون، زمان ابوبکر و عمر، عرب بودند، نمی‌فهمیدند، ولی زمان امام جعفر صادق، ایرانیان و رومیان، مسلمان شده بودند که با فرهنگ بودند. بین اینان و ائمه، فرق می‌گذاشتند. آوردن فلسفه، داستانی دارد. نقطه‌ای در آفریقا. اسم‌اش را یادم رفته. که حکومتی پادشاهی بود، رفتند تا از آن جا فلسفه را بیاورند. در زمان بنی‌العباس، پادشاه، خیلی ناراحت شد. رئیس کشیشان گفت: «بگذار ببرند. این جایی نمی‌رود مگر این که اختلاف ایجاد می‌کند.» این را من در عصر المأمون که در مصر چاپ شده است، خواندم. ما، دو علم داریم: علم الادیان که باید از خدا و پیامبر و بعد هم از اوصیای پیامبر بگیریم، و علم دیگر، علم دنیاداری است. بشر، به هم محتاج است. عربها مثالی دارند، می‌گویند: «الحاجة أم الاختراع». حاجت به کولر پیدا کنیم، کولر اختراع می‌کنیم. این علم را خدا به خود ما واگذار کرده است، ولی ما، در علم دین، احتیاج به غیر



انظر

۳۹

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

کتاب خدا و سنت پیامبر نداریم.

انظنار: برخی از افراد، زمزمه‌هایی کرده‌اند که ظهور نزدیک است. نظر شما چیست؟

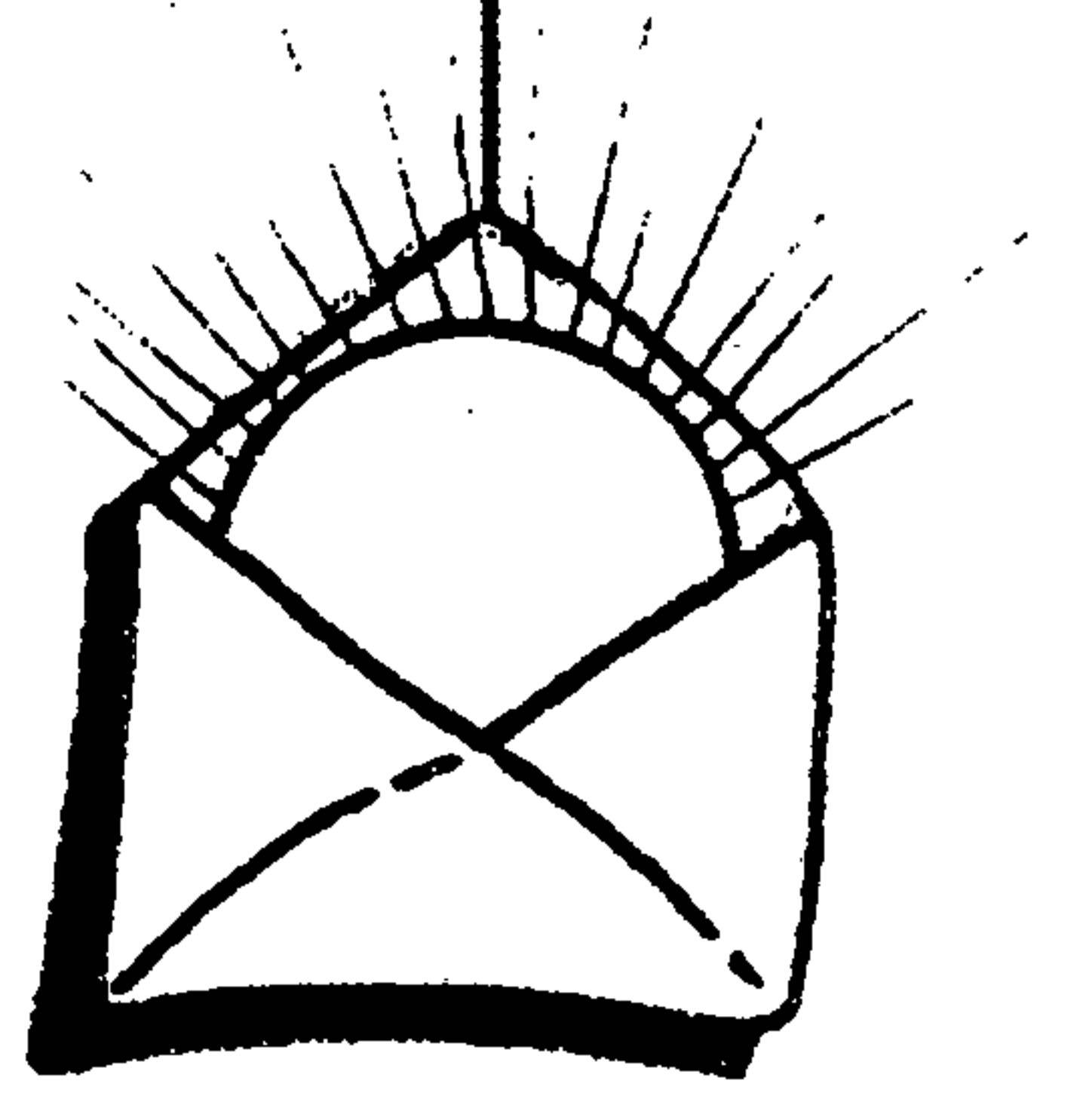
● کذب الوقتون! این‌ها را نباید پذیرفت. آن چه مسلم است و نشان حتمی از ظهور حضرت است، خروج دجال است.

خروج او، از ارض یابسه است. او، نخستین کسی است که حضرت با او می‌جنگد. نام او، عثمان بن عنبسه است.

دجال، یعنی کذاب. عثمان بن عنبسه، آخرین دجال است. اینانی که ادعای مهدویت کرده‌اند، همه، دجال‌اند: علی محمد باب، دجال است؛ حسینعلی بهاء، دجال است. آخرین دجال، عثمان بن عنبسه است.

انظنار: از اینکه با این بزرگواری، ما را پذیرفتید، سپاسگزاریم.

● موفق باشید.



انظنار

۴۰

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

پی‌نوشت‌ها:

۱. هر چه از رسول الله می‌شنیدم، می‌نوشتم. مهاجران، مرا از این کار بازداشتند و گفتند: «حضرت، خشم دارد، غضب دارد، خوش حال می‌شود. بنابراین، حرف‌های او، به اصطلاح، حجت نیست»
۲. قسم به آن که جانم در دست او است، من، جز حق، هیچ نمی‌گویم.